

نگاه دارد، پشتیبانی می‌نماید. او ضمن پذیرش این که «اطلاع ندارد آیا این عقیده هنوز هم در بیرون از امپراتوری عثمانی هواداری دارد یا نه»، بخصوص در قفقازیه و شمال ایران، ولی امیدوار است که در آینده نزدیکی نظرش دربارهٔ هویت ترکی، جانبداری بسیاری از ترک‌ها را، هرکجا که هستند، به سوی خود جلب کند. [۷۳]

اتحاد اترک، یا آنچه بعداً به وسیله آکچوراوغلو یوسف، تورکچولوک (ترکیسم) نامیده شد [۷۴]، اندکی بعد به عنوان خط مشی احزاب سیاسی و «سازمان‌های فرهنگی» در امپراتوری عثمانی پذیرفته شد. در سال ۱۹۰۸ (۱۲۸۷ خ)، انجمن ترک‌ها The Turkish Society (تورک درینگی) در استانبول تأسیس شد. مقصود از این انجمن بررسی فعالیتها و اوضاع زندگی گذشته و حال همه مردمی بود که ترک خوانده می‌شدند. [۷۵] به دنبال انجمن مذکور، انجمن دیگری به نام «کانون ترک‌ها» (تورک اوچاقی) برپا شد. این انجمن در بیانیه سیاسی سال ۱۹۱۲ (۱۲۹۱ خ) خود، هدف اصلی خود را «ترقی آموزش ملی و تعالی سطح علمی، اجتماعی و اقتصادی ترک‌هایی که طلایه‌داران اسلام بوده‌اند و تلاش برای به‌سازی نژاد و زبان ترکی» اعلام می‌دارد. [۷۶]

موضوعاتی که این «انجمن‌ها» هنوز می‌باید طرح می‌کردند عبارت بود از اینکه: چه کسی ترک است و سرزمین ترک‌ها کجاست؟ ضیاء گوک آلپ (۱۸۷۶ - ۱۹۲۴) از بانفوذترین ملی‌گرایان ترک و از بنیان‌گذاران کانون ترک‌ها، در شعری که به سال ۱۹۱۱ چاپ کرد و عنوانش توران بود سرزمین ترک‌ها را این چنین وصف می‌کند:

سرزمین ترک‌ها، نه ترکیه و نه ترکستان است،

سرزمین آنان، پهناور سرزمینی ابدی است: توران [۷۷]

ضیاء گوک آلپ، اندکی بعد، در کتاب پُر آوازهٔ خود به نام اصول ترکیسم از عقاید قدیمی برگشته، رویکرد «واقع بینانه‌تری» را در تعریف ترک و سرزمین ترک‌ها پیش گرفت. بدین گونه، او ترک را چنین تعریف می‌کند که «ملتی دارای فرهنگ خاص خودش و لذا یک ترک فقط یک زبان دارد و تنها یک فرهنگ». [۷۸] با در نظر گرفتن موانعی که بر سر راه نگرش ناکجا آبادی قبلی‌اش، یعنی حضور همه ترکان در سرزمین «توران»، قرار داشت او تاتارها، قرقیزها و ازبک‌ها را از مشارکت در اتحادیه آرمانی خود استثناء می‌کند و فقط روی ترک‌های غز تکیه می‌نماید:

امروزه ترک‌هایی که وحدت فرهنگی را آسان‌تر می‌پذیرند ترک‌های غز هستند که شامل

ترکمن‌ها، ترک‌های آذربایجان، ایران و خوارزم و ترک‌های ترکیه می‌باشند و همه اینها به اتحاد غز تعلق دارند یا اتحاد ترکمن.

سپس اوبه توصیف این‌گونه وحدت پیشنهادی‌اش می‌پردازد:

وحدتی سیاسی؟ برای زمان حاضر، خیر! ما نمی‌توانیم امروز پیرامون آنچه در آینده رخ خواهد داد به داوری بنشینیم. اما برای زمان حال، هدف فقط وحدت فرهنگی مردمان غز است. [۷۹]

شعله‌ور شدن جنگ جهانی اول و درگیری عثمانی با روسیه راه را برای روتق پان‌ترکیسم آماده کرد. برای پان‌ترکیست‌ها، روس‌ها نه تنها «کافر» بودند بلکه متجاوزانی به حساب می‌آمدند که سرزمین‌های جنوبی قفقاز را که به عنوان قسمتی از سرزمین اسلامی ترکی به شمار می‌رفت، تصرف کرده‌اند. بنابراین، جنگ با روسیه می‌توانست براساس همه شرایط جهاد تلقی گردد.

انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و اضمحلال امپراتوری روسیه، بسیاری از پان‌ترکیست‌ها را معتقد ساخت که زمان آزادسازی سرزمین پدری و متحد کردن ملت ترک فرارسیده است. هرچند که این خوش‌باوری مدتی طولانی دوام نیاورد و بلشویک‌ها بعداً نشان دادند که نسبت به هر دگرگونی در سرزمین‌های امپراتوری، تساهل نخواهند ورزید. با این‌همه برای چند سال هواخواهان معتقد به پان‌ترکیسم کم و بیش به هر وسیله ممکن برای تحقق آرزوی دیرینه خود روی می‌آوردند.

برخلاف انتظار پان‌ترکیست‌ها، دستاوردهای‌شان در خلال و بلافاصله پس از جنگ جهانی اول در آذربایجان چندان چشمگیر نبود. این ایالت اگرچه سال‌ها تقریباً در اشغال قوای عثمانی بود اما کوشش‌های پان‌ترکیست‌ها برای جلب علقه و حمایت آذربایجانی‌ها به شکست انجامید. روزنامه‌های پان‌ترکیستی مانند آذربادگان، که به زبان آذری چاپ می‌شد، به تسهیل روابط عثمانی‌ها و آذربایجانی‌ها موفق نشد. از این بدتر، عثمانی‌ها هرگز پشتیبانی احزاب سیاسی محلی را به دست نیاوردند. مخصوصاً روابط آنان با دموکرات‌ها تیره بود و با حضور درازمدت قوای عثمانی در ایران، روابط با دموکرات‌ها پیوسته بدتر می‌شد. حتی در یک مورد، عثمانی‌ها خیابانی و نوبری، رهبران محبوب دموکرات‌ها را دستگیر کرده و به تبعید در خاک عثمانی فرستادند. [۸۰] هرچند که آنان بعداً کوشیدند تا عمل خود را با متهم

ساختن خیابانی به «همکاری با آرامنه علیه نیروهای اسلام» [۸۱] توجیه کنند، با این همه سعی آنان در این زمینه، به افزایش جدی احساسات ضد عثمانی بین دموکرات‌ها، که در آن هنگام در شرف به دست گرفتن اداره امور آذربایجان بودند، منجر گردید.

نهضت خیابانی

در روزهای مبارزه برای مشروطیت و هنگامی که تبریز علیه کودتای سلطنت طلبانه محمدعلی میرزا به مقاومت برخاسته بود، روحانی جوان تندرویی در صحنه سیاسی ظهور کرد که به عنوان عضو انجمن مهم ایالتی برگزیده شد. سرنوشت چنین بود که این جوان در حوادث محلی سهم برجسته‌ای پیدا کند. [۸۲] این روحانی شیخ محمد خیابانی بود که در سال ۱۸۸۰ (۱۲۵۹ خ) در خامنه که دهکده‌ای است در حومه تبریز زاده شده بود. پدر وی تاجر بود و در شهر پترووسک (Petrovsk) که بعدها در جمهوری سوسیالیستی فدرال شوروی روسیه «ماخاچ کالا» (Makhachkala) نام گرفت، مغازه‌ای داشت. خیابانی بعد از به پایان رسانیدن مدرسه ابتدایی در خامنه، راهی روسیه شد و مدتی در مغازه پدرش به کار پرداخت. هنگامی که به تبریز برگشت در مدرسه علمیه حضور یافت و سرانجام روحانی شایسته‌ای شد. [۸۳]

در آغاز نهضت مشروطه، خیابانی، امامت دو مسجد را در تبریز به عهده داشت و غیر از این، در مدرسه طالبیه تبریز هم آموزگار ریاضی بود. در همین مدرسه بود که احمد کسروی مورخ نام آوری که بعدها ضد خیابانی شد، در درس‌های او شرکت می‌کرد. [۸۴] در نزاع بین انجمن تبریز و [انجمن] اسلامی خیابانی خود را با مشروطه‌طلبان همراه ساخت و همین نقطه زمانی، شروع زندگی سیاسی اوست. در انتخابات دوره دوم مجلس، باموفقیت به عنوان نامزد آذربایجان وارد عمل شد و به همراه یازده تن دیگر کرسی وکالت مجلس را در تهران به دست آورد.

در ابتدای دوره دوم مجلس، هنگامی که وکلا مجبور شدند که پیوستگی خود را به یکی از احزاب سیاسی اعلام نمایند، خیابانی گرچه عضویت حزب خاصی را منکر شد، ولی پذیرفت که در جلسات فراکسیون دموکرات‌ها شرکت کند. [۸۵] وی در سخنرانی مبسوطی که در مجلس ایراد کرد عدم رابطه خود را هم با سوسیال دموکرات‌ها (اجتماعیون عامیون) و هم با دموکرات‌هایی که از جمهوری خواهی حمایت می‌کردند، تصریح کرد. در همین سخنرانی وی اعلام داشت تا جایی که به او مربوط است هرگز در نظر نداشته است به حزب سیاسی خاصی

بپیوند. [۸۶]

اما به طوری که بعداً معلوم شد خیابانی نتوانست به این طرز برخورد مستقلانه همواره ادامه دهد. هفت سال بعد، در ماه مارس ۱۹۱۸ (اردیبهشت ۱۲۹۷ خ)، به اتفاق نوبری و چایچی، علناً تأسیس دوباره حزب دموکرات را اعلام کرد و در پی آن، به چاپ روزنامه تجدّد به عنوان ارگان حزب دموکرات پرداخت. [۸۷] از آنجا که وی در نوامبر ۱۹۱۱ (آذر ۱۲۹۰ خ) موضع محکمی در برابر اولتیماتوم روسیه اتخاذ و سخنرانی‌های مفصلی پیرامون این موضوع در مجلس ایراد کرده بود، در تأسیس حزب دموکرات از حمایت گسترده مردمی هم در داخل و هم در خارج از آذربایجان برخوردار شد.

هنگام قحطی زمستان ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ خ) در آذربایجان، اقدامات دموکرات‌ها، از جمله توزیع غله بین مردم، هم در خود ایالت و هم در دیگر نقاط ایران، آوازه و وجهه ملی حزب را افزایش داد. در منطقه‌ای که سنت ریشه‌دار دزدی مسلحانه وجود داشت مقدّر شده بود که چنین اقداماتی از سوی دموکرات‌ها، خیابانی را چهره‌ای هم‌چون عیار آن روز و روزگار ببخشد. به این طریق دموکرات‌ها اختیار امور تبریز و چند شهر مهم دیگر آذربایجان را در دست گرفتند. [۸۸]

به‌رحال، در تاستان ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ خ)، وقتی که قوای عثمانی به آذربایجان بازگشت، ماه عسل دموکرات‌ها به پایان رسید. یوسف ضیاء، مشاور غیرنظامی قوای عثمانی، چنین می‌پنداشت که سربازان و افراد دموکرات، شکست خورده و از بین رفته‌اند. بار دیگر، شعار کهنه و پوسیده اتحاد اسلام سرداده شد. با حمایت مخالفان خیابانی، یوسف ضیاء، اقدامات خود را به‌خصوص با دوباره راه‌اندازی جبهه پان‌ترکیسم، تشدید کرد. وسیله مهمی که در سرتاسر آذربایجان، در راه تبلیغ عقاید پان‌ترکیسم به کار می‌رفت روزنامه تازه تأسیس آذرآبادگان بود.

اندکی پس از آمدن عثمانی‌ها، خیابانی، نوبری و بادامچی دستگیر و روانه تبعید شدند. مأموران حکومتی ایران در تبریز، نه تنها با تصمیم مقامات عثمانی مخالفتی ابراز نکردند بلکه این شایعه در تبریز دهان به دهان می‌گشت که عثمانی‌ها در واقع برخسب درخواست حکومت ایران به چنین عملی دست زده‌اند. دستگاه ولایتعهد، محمدحسن میرزا، خصوصاً به داشتن سهم عمده‌ای در این توطئه سیاسی متهم شد. [۸۹]

خیابانی و پیروان دموکراتش، از مشاهده تمایل حکومت محلی به همدستی با دشمن سخت برآشفته گردیدند. در طول سال‌های پیش از این، هرچند که دموکرات‌ها خود را به

عنوان بدیل سیاسی [مرکز] نشان داده بودند ولی آگاهانه می‌کوشیدند تا مناسبات خوبی را با حکومت نگاه دارند و از درگیری‌های رو در روی غیر ضروری دوری می‌کردند. اما حالا احساس می‌شد که حکومت با آنان غدر کرده و آنان را فروخته است. پس از تخلیه قوای عثمانی از آذربایجان و بازگشت خیابانی از تبعید، بین دموکرات‌ها، او به نام پیشروترین رهبر جلوه نمود. لیکن، خیابانی درس تلخی را که آموخته بود هرگز فراموش نکرد. از این به بعد است که او به خط مشی تندتری ملتزم و مخصوصاً به لزوم خودمختاری محلی بیشتری برای آذربایجان راضی شد.

شورش خیابانی در واقع با مبارزه انتخاباتی وی برای مجلس چهارم آغاز شد. انتخابات در ماه‌های اوت تا سپتامبر ۱۹۱۹ (برابر مرداد تا شهریور ۱۲۹۸ خ) برگزار شد. از نه نفر وکیل انتخابی تبریز و حومه آن، شش نفر نامزد حزب دموکرات بودند که مشهورتر از همه اینان خود خیابانی بود. [۹۰]

حکومت مرکزی از نتایج انتخابات به هیچ وجه خشنود نبود. نخست وزیر و ثوق‌الدوله با افزایش فعالیت‌های دموکرات‌ها متوجه خطر شد و تصمیم گرفت تا یک گروه چهل و سه نفره پلیس به فرماندهی دو افسر سوئدی برای مستقر ساختن اقتدار حکومت مرکزی و «تجدید سازمان» در تشکیلات پلیس آذربایجان، به آنجا گسیل دارد. [۹۱] برابر گزارش کنسولگری بریتانیا «از همین ابتدای کار به نظر می‌آید که افسران سوئدی وظیفه‌ای را که به آنان محول شده است بسیار بد اجرا می‌کنند و می‌خواهند به همه چنین بفهمانند که قصد آنان سرکوبی حزب دموکرات است.» [۹۲]

رابطه بین تشکیلات پلیس و دموکرات‌ها به شدت رو به تیرگی گذاشت. سرگرد بورلینگ (Burling) افسر عالی‌رتبه سوئدی موظف بود که اقتدار حکومت مرکزی را در منطقه‌ای که بر لبه پرتگاه سیاسی بود، بگستراند. از آنجا که مسیحی بود، امید به موفقیتش نمی‌رفت. دموکرات‌ها از هر فرصتی استفاده می‌کردند تا از نقطه ضعف او بهره‌برداری کنند و در این راه با تهییج احساسات مذهبی عامه علیه او بهره‌ها بردند. هنگامی که پلیس یکی از جانبداران دموکرات‌ها را دستگیر کرد، دموکرات‌ها خواستار آزادی او شدند و اعضا و هواداران خود را به مسلح شدن فراخواندند. دموکرات‌ها همچنین، جلو تأسیسات روزنامه حزب گرد آمدند و از آنجا این جماعت به سوی قرارگاه پلیس راه افتاد و فرد زندانی شده را با زور آزاد کرد. کمی پس از این واقعه، دموکرات‌ها یک کمیسیون عمومی به نام هیأت اجتماعی تشکیل دادند و اعلامیه‌ای چاپ کردند و ضمن آن «صلح و نظم عمومی» و «اعاده قانون اساسی ایران» را

خواستار شدند. [۹۳] خیابانی اینک کاملاً آمادهٔ شوریدن شده بود. زمان زیادی نگذشت که خیابانی و دموکرات‌های پیرو او امور محلی را در دست گرفتند. در ۲۴ ماه ژوئن ۱۹۲۰ (برابر ۳ تیر ۱۲۹۹ خ)، کمتر از دو ماه پس از حوادثی که ذکر شد، خیابانی تشکیل حکومتی محلی که آن را «میلی حکومت» می‌خواند، اعلام داشت. اعلام این مطلب، با برگزاری جشن در عالی‌قاپو، مرکز ایالتی حکومت مرکزی، همراه بود. در حالی که مردم سرود ماریسی (Marseillaise) را که به نام سرود خود پذیرفته بودند، زمزمه می‌کردند. مراد خیابانی از «میلی حکومت»، بیشتر حکومتی مردمی بود تا یک حکومت مستقل محلی. در بسیاری از موارد، در سخنرانی‌ها و نوشته‌هایش، خیابانی، به هنگام عنوان کردن ملت ایران به نام یک واحد، اصطلاح «ملت آزاد و مستقل ایران» را به کار می‌برد. در چنین مواردی، واژه ملت به روشنی حکایت از آن داشت که خیابانی مخصوصاً به یک گروه قومی خاصی اشاره نمی‌کند. هرچند در به کارگیری واژه‌های ملی یا ملت پیوسته دقیق نبود. به هر حال، حکومت ملی، آن‌گونه که برای وصف حکومت محلی آذربایجان به کار می‌رفت، هرگز به قصد ایفای معنای یک ملت - دولت (Nation-State) مستقل آذربایجان نبود.

در مصاحبه‌ای با کنسول بریتانیا در تبریز، هنگامی که از خیابانی پرسیدند که: «آیا او در تبعیت حکومت تهران است» او «قاطعانه اتهامی را که علیه او ساخته‌اند منکر می‌شد» و «با قطعی‌ترین عبارات...» به کنسول اطمینان داد که «نهضت دموکرات‌ها ماهیتی جدایی طلبانه ندارد.» از این گذشته «او آذربایجان را به عنوان جزء جدانشدنی ایران می‌شمارد.» [۹۴]

از جمله مسائل مهم برای خیابانی و پیروان دموکرات او این بود که چگونه خودشان را متحد ممکن، از قدرت‌های بیگانه دور نگه دارند. روابط [دموکرات‌ها] با عثمانی، با توجه به موضع اولیهٔ عثمانی‌ها علیه خیابانی سرد و غیردوستانه باقی ماند. هم چنین به نظر نمی‌آید با توجه به مواضع و روش‌های دیرپای ضد دموکرات بریتانیا، رابطهٔ مناسبی با این دولت داشتند. تنها قدرت بیگانه‌ای که ممکن بود آن‌را به طور فرضی حامی دموکرات‌ها بشماریم، دولت نوپایی بود که انقلابیانش به تازگی حکومت امپراتوری تزارهای روسیه را سرنگون ساخته بودند. دموکرات‌های آذربایجانی نخست انقلاب ۱۹۱۷ روسیه را استقبال کردند و به کمیته‌های محلی حزب چنین دستور دادند که با «آن گروه‌هایی که در روسیه نه تنها در کار تلاش برای دموکراسی در سرزمین خودشان می‌باشند بلکه ضمناً نسبت به حاکمیت ملت‌های دیگر احترام می‌گذارند» [۹۵] روابط دوستانهٔ دوجانبه برقرار کنند. دیری نکشید که روش‌های اجرا شده به وسیله انقلابیان آن سوی رودخانهٔ ارس، دموکرات‌های آذربایجان را واداشت که احتیاط

بیشتر و برخورد ملاحظه کارانه تری نسبت به همسایه غول آسای خود در پیش بگیرند. در ۲۷ مه ۱۹۱۸ (برابر ۶ خرداد ۱۲۹۷ خ) هنگامی که در سرزمین آن سوی ارس تا جنوب شرقی قفقاز جمهوری جدید آذربایجان برپا شد، گذاردن نام آذربایجان بر این جمهوری، در ایران و به ویژه در بین روشنفکران آذربایجانی موجب اعجاب گردید. خیابانی و پیروان دموکراتش، برای جدا نشان دادن خودشان از قفقاز، تصمیم گرفتند نام ایالت را به «آزادیستان» (سرزمین آزادی) تغییر دهند. [۹۶] آنان برای توجیه کردن این تصمیم، به اهمیت «سهم قهرمانانه» آذربایجان در تلاش برای استقرار قانون اساسی ایران اشاره کردند که در نظر آنان پذیرش نام جدید را ایجاب می‌کرد.

در تمام این دوران، خیابانی اظهار می‌داشت که «او تمایلی یا قصدی برای جدایی آذربایجان از ایران ندارد» [۹۸] و پی در پی این موضع خود را آشکارا اعلام می‌کرد. با وجود این، بسیاری از ناظران، خصوصاً بریتانیایی‌ها، مطمئن بودند که او در واقع یک تجزیه طلب است. [۹۹] در برابر چنین اتهاماتی که از سوی مخالفان سیاسی او ایراد می‌شد، وی تسلیم نشد و هرگز از هدف اولیه خود که تحصیل خودمختاری برای آذربایجان در چارچوب ایران [یکپارچه] بود، دست برنداشت. چنین هدفی که او برای خود تعیین کرده بود سبب شد بسیاری از سیاستمداران، از جمله [احمد] کسروی، عقیده به «میثی حکومت» را مورد مخالفت قرار دهند. مخالفان، مانند کسروی، قاطعانه به یک حکومت مقتدر و متمرکز معتقد بودند که جایگاه قدرتش در شهر تهران باشد و نه در ایالات. آنان بر این باور بودند که پایتخت تنها جایگاه مناسب و مشروع است که می‌توان تغییرات عمیق را از آنجا به دیگر ایالات ایران عرضه داشت. برای همین هنگامی که اندکی بعد، کابینه مردمی مشیرالدوله، جای حکومت مورد تنفر و ثوق الدوله را گرفت، مخالفان خیابانی در حزب دموکرات در هم‌خط شدن با حکومت جدید، علیه میثی حکومت خیابانی تردیدی به خود راه ندادند.

سیاست سازش‌ناپذیر خیابانی، نه تنها مذاکره‌اش را با حکومت مرکزی ناممکن ساخت بلکه او را در هماهنگی کوشش‌هایش با دیگر نهضت‌های منطقه‌ای معاصرش در ایران، ناتوان کرد. او در مخالفت با هرگونه مداخله بیگانه در امور سیاسی ایران، چه مستقیم و چه غیرمستقیم، انعطاف‌ناپذیر بود و بنابراین با کوچک‌خان، رهبر نهضت جنگل در گیلان، همکاری نکرد و وقتی [میرزا] کوچک خان برای بنیاد یک جبهه مردمی به منظور اعاده قانون اساسی ایران از او دعوت کرد خیابانی تا جایی پیش رفت که او را با وثوق الدوله مقایسه نمود:

چه تفاوتی بین شما و وثوق‌الدوله است؟ او می‌خواهد ایران را با کمک نیروهای بریتانیایی اداره کند و شما مایلید همین کار را با پشتیبانی روس‌ها انجام دهید. [۱۰۰]

زمانی که مشیرالدوله، مخبرالسلطنه هدایت را در ماه اوت ۱۹۲۰ (برابر مرداد ۱۲۹۹ خ) به عنوان والی [جدید] آذربایجان گماشت دوره افول خیابانی آغاز گشت. مخبرالسلطنه در ماه سپتامبر [شهریور] به تبریز رسید و طی یک‌هفته پس از ورودش، در ۱۲ سپتامبر (۱۸ شهریور) بریگارد قزاق [۱۰۱]، اداره همه نقاط استراتژیک سرتاسر شهر را به دست گرفت. در زمانی کوتاه، قزاق‌ها به هدف‌های خود رسیدند و پنجاه دموکرات از جمله خیابانی کشته شدند و بار دیگر اقتدار حکومت مرکزی بدون معارضة در همه منطقه برقرار شد. [۱۰۲]

گرچه حکومت خیابانی مستعجل بود اما او بر افکار و برخوردهای سیاسی در ایران و به‌خصوص در رابطه با گرایش‌های اصلاح‌طلبان نفوذ زیادی برجای گذاشت. ابتکار عملی که در برپا کردن حکومت خود به عنوان جایگزین حکومت مرکزی در آذربایجان به کار برد گروه اصلاح‌طلبان را به انشعاب کشانید. در حالی که گرایش نوین در نهضت ملی به سوی کاستن از وظایف حکومت مرکزی و اعطای خودمختاری بیشتر به ایالات روی داشت، شاخه ستی اصلاح‌طلبان هنوز کلاً به یک حکومت مقتدر و متمرکز (و نه لزوماً استبدادی) ملتزم بود. سرکوبی پیروزمندانه شورش خیابانی را می‌توان به عنوان نشانه مشروعیت گسترده‌ای دانست که این جریان ستی هنوز از آن برخوردار بود.

سلطنت رضاشاه: یک کشور، یک ملت

شما نمایندگان مجلس امروز می‌خواهید رضاخان سردار سپه را سلطان کنید. ایشان اکنون نه تنها رئیس‌الوزراء هستند، بلکه فرمانده کل قوا نیز می‌باشند. امروز مملکت ما بعد از بیست سال و این همه خونریزی‌ها می‌خواهد سیر قهقرایی بکند. یک شخص هم پادشاه، هم رئیس‌الوزراء، هم وزیر جنگ، هم فرمانده کل قوا. در زنگبار هم این طور نیست. از نطق دکتر محمد مصدق در جلسه تغییر سلطنت

مجلس ششم ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵

برابر ۹ آبان ۱۳۰۴ خ

بنای یک ملت - دولت نوین

سرانجام دردناک شورش خیابانی، نشانه آغاز دوره‌ای تاریخی بود که در آن آذربایجان هم، مانند بقیه ایران، در همه بخش‌های زندگی دستخوش دگرگونی‌های وسیعی شد. پس از

مرگ خیابانی، به جز دو واقعه پی در پی تقریباً طی بیست سال هیچ نشان دیگری از تمایل آشکار به شورش در آذربایجان دیده نشد.

نخستین این رویدادها، که بلافاصله پس از سقوط خیابانی رخ داد عبارت از ترمّدی بود که به رهبری قیامی، یکی از دستیاران خیابانی صورت گرفت. قیامی کسانی را که در این رویداد شرکت داشتند «قیامیون انتقامیون» می خواند. اما او در تلاش برای تداوم بخشیدن به جنبش خیابانی موفق نبود. او به ویژه در کلیبار از نواحی اهر در شمال تبریز فعال بود. [۱]

دومین حادثه مهم عبارت از طغیان یاور (سرگرد) لاهوتی فرمانده ژاندارمری تبریز در اول فوریه ۱۹۲۲ (برابر ۱۲ بهمن ۱۳۰۰ خ) بود. لاهوتی، در این هنگام، با تصرف ادارات دولتی در تبریز و استقرار کمیته ملی قدرت حکومت مرکزی را به مبارزه طلبید. این طغیان بیش از یک هفته به درازا نکشید. لاهوتی مجبور شد در آخر فوریه [اسفند] از تبریز فرار کند. او به «سرزمین شوراها»، جایی که او زندگی تازه خود را به عنوان یک شاعر انقلابی آغاز نمود، پناهنده شد. [۲]

هرچند که رضاخان به عنوان فرمانده بریگاد قزاق، در سرکوبی خیابانی شرکت نداشت ولی شخصاً فرماندهی عملیات نظامی را علیه طغیان لاهوتی در تبریز به عهده داشت. درست یک سال قبل، در ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ (برابر ۳ اسفند ۱۲۹۹ خ) رضاخان به همراه روزنامه نویسی به نام سیدضیاء طباطبایی کودتایی را با موفقیت در تهران به ثمر رسانده بود. چهار سال طول کشید تا رضاخان بتواند خود را به عنوان شاه ایران بر تخت سلطنت بنشاند. با این ترتیب، رضاشاه با تأسیس سلسله پهلوی، حکومت ایران را برای بیست سال بعد، قبل از اینکه با فشار متفقین در سال ۱۹۴۱ استعفا دهد و به تبعید برود، در دست داشت.

سیاست تمرکزگرایی

روش سیاسی رضاشاه در تمرکزبخشی به قدرت حکومت و اجرای نوسازی در ایران دقیقاً همان چیزی بود که اکثریت وسیع شهرنشینان ایرانی خواستار آن بودند. طبقات متوسط و روشنفکران ایران به خصوص به این روش امید داشتند و در انتظار آن بودند. از اوایل سال ۱۹۱۴ (۱۲۹۳ خ) بسیاری از سیاستمداران مردمی در رابطه با مسأله نوسازی کشور به اتخاذ موضع پرداخته بودند. مستوفی الممالک، در برنامه کابینه دوم خود که در سال ۱۹۱۴ (۱۲۹۳ خ) مورد مخالفت مجلس واقع شد، این پیشنهادها را ارائه داد: لغو نظام مقرّری سابق،